

نسبت حکم حکومتی با احکام و فتاوی مجتهدین در نظام سیاسی اسلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۷

محمود کریمی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۱۲

سلیمان مرتضوی**

چکیده: انقلاب اسلامی مسائل سیاسی و حقوقی زیادی را فراروی اندیشمندان قرار داده است. یکی از این مسائل چگونگی ارتباط مجتهدین با حاکم در نظام سیاسی اسلام است. در این نظام فقیه جامع‌الشرایطی که در رأس جامعه اسلامی است حاکم شرعی جامعه است و مجتهدان جامع‌الشرایط دیگری در جامعه اسلامی هستند که به امر افتا مشغولند. حاکم جامعه اسلامی به عنوان نایب امام، اختیاراتی از طرف معصوم دارد؛ از جمله این اختیارات حکم حکومتی است. گاهی حکمی حکومتی صادر می‌شود و این حکم با حکم یا فتوای مجتهدین دیگر در تعارض است. مقاله حاضر بررسی این مسئله و تتبع در آراء فقهاء، نسبت بین حکم حکومتی و فتاوا و احکام مجتهدین را تبیین کرده و مشخص می‌کند در چه مواردی حکم حکومتی حاکم با احکام و فتاوی دیگر فقهاء قابل جمع است و مجتهدین و مقلدین می‌توانند هم به فتاوا و احکام خود و هم به حکم حکومتی حاکم عمل کنند و در چه مواردی امکان جمع بین فتاوا و احکام مجتهدین و حکم حکومتی وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: حکم حکومتی، نقض حکم، فتوا، نظام سیاسی اسلام، حکم فقیه.

* دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد دانشگاه امام صادق(ع) (نویسنده مسئول).

karimii@isu.ac.ir

** کارشناس ارشد رشته معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق(ع). salman.mortazavi@gmail.com

مقدمه

در نظام اسلامی فقیهی جامع شرایط افتاء در رأس امور می‌نشیند در حالی که غیر از او فقهای دیگری در جامعه اسلامی وجود دارند. حاکم فتاوا و احکام حکومتی صادر می‌کند. ممکن است این فتاوا و احکام، مخالف فتاوا و احکام مجتهدین دیگر باشد. فتاوی حاکم فقط در حق خود و مقلدانش حجت است و حجیتی برای مجتهدین دیگر و مقلدانشان ندارد زیرا اولاً تقلید بر مجتهد حرام است. ثانیاً در باب مقلدان، چون ماهیت کار تقلید، رجوع غیرمتخصص به متخصص است، هر کس می‌تواند متخصصان در فقه را تشخیص و در امور شرعی فردی و همچنین امور اجتماعی غیر مخل به نظام اسلامی از او تقلید کند. پس مقلدان هر مجتهدی، از آن مجتهد تقلید می‌کنند و تعدد فتاوا و مجتهدین اشکالی ایجاد نمی‌کند.

حاکم گاهی حسب مقام ولایت خود، احکامی صادر می‌کند. در این مقام ممکن است حکم او مخالف فتوای مجتهدی دیگر در آن مسئله یا مسائل دیگر باشد. در صورتی که بتوان بین فتاوی مجتهدین و حکم حاکم جمع کرد، بدیهی است که باید چنین شود. ولی در صورت تعارض، این سؤال پیش می‌آید که آیا مجتهدان دیگر حق صدور حکم یا فتوای مخالف حکم حاکم دارند یا نه؟ وقتی فتوایی با حکم حکومتی حاکم معارض و نتیجه عمل به آن، نقض حکم حکومتی باشد، در این صورت تکلیف مجتهد مخالف و مقلدانش عمل به فتوی و نقض حکم حاکم است یا اینکه آنان حق نقض حکم حاکم را ندارند؛ هر چند مخالف فتوا باشد و باعث نقض فتوا شود؟ پس از تبیین چارچوب مفهومی به بررسی اقوال علماء در زمینه رابطه حکم حکومتی حاکم با احکام و فتاوی فقها می‌پردازیم.

۱. چارچوب مفهومی

پیش از ورود به بحث، چند مفهوم کلیدی را تعریف، و سپس به تحلیل مطالب می‌پردازیم.

۱-۱. فتوا

شهید اول فتوی را صرف خبر دادن از حکم خداوند در یک قضیه می‌داند (شهید اول، ۱۴۰۰ق: ۳۲۰). آیت‌الله نجفی، می‌گوید فتوا اخبار از حکم شرعی الهی است که به یک کلی تعلق گرفته است؛ مثلاً فتوا به نجاست ملاقی خمر، ولی قول به نجاست یک ظرف به خاطر ملاقات با خمر فتوی نیست زیرا متعلق این حکم، جزئی است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۱۰۰). آیت‌الله خوئی و آیت‌الله مصباح نیز، فتوی را بیان احکام کلی بدون نظر به تطبیق آنها بر موارد جزئی می‌دانند (خوئی، بی تا، ج ۴۱: ۵؛ مصباح، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۲۴). در مجموع، فتوا اخبار از حکم شرعی الهی متعلق به یک کلی است و اگر فقیه در موردی خاص، اظهار نظر کند فتوا نیست.

۲-۱. حکم حکومتی

در نگاه آیت‌الله نجفی، حکم، انشاء و الزام و انفاذی است از سوی حاکم بر حکمی شرعی یا وضعی و یا موضوع این دو در خصوص شیئی جزئی و مخصوص (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۱۰۰). مقدس اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷: ۵۴۹)، شهید اول (شهید اول، ۱۴۱۷ق: ۳۲۰) و آیت‌الله صافی (صافی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۲) همین تعریف را برای حکم برمی‌گزینند. حکم حکومتی با حکم قضایی متفاوت است. مثلاً فتاوی امام(ره) به اعدام سلمان رشدی (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲۱: ۲۶۳) و حکم حاکم در محکمه را باید حکم قضایی دانست و امام(ره) نیز خود، قائل به جدایی این دو از یکدیگر است (خمینی، ۱۴۳۲ق، ج ۱: ۵۰-۵۱). گسست دیگر، اختلاف فقهاء در منزلت حکم حکومتی است؛ امام خمینی(ره) آن را حکم اولی دانسته (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲۰: ۴۵۲) ولی جعفری لنگرودی آن را از احکام ثانویه (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۲۵۳۱-۲۵۳۲) و آیت‌الله مکارم حکمی دیگر در عرض احکام اولیه و ثانویه می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق: ۵۰۱). فقیه در مسائل مربوط به حکومت با تکیه بر ادله شرعی و درک عقلی که استصلاح یکی از مظاهر آن است به استنباط می‌پردازد. حکم مستفاد از این اجتهاد «حکم الهی» است؛ اعم از اولی یا ثانوی. آنچه در کنار فتاوی فقیه، مطرح می‌شود، احکامی با ماهیت انشایی، الزامی و ابداعی است که انجام و ترک آن، موافقت و مخالفت با حاکم به حساب می‌آید و متعلق آن‌ها مسائل مربوط به حکومت است. این احکام «حکم حکومتی» است. بنابراین، تعبیر «حکم حاکم» قسیم «فتوا» است و هر کدام به حکومتی و غیرحکومتی تقسیم می‌شود.

۳-۱. حاکم

آیا هر فقیه جامع‌الشرایط افتاء حاکم شرع است؟ قائلین به مکتب منطقه الفراغ، از جمله آیت‌الله تسخیری، بر این باورند که، مصلحت اعلائی جامعه اسلامی مقدمه هر شیء و حکمی است و این مصلحت با نظام واحد و منضبط تأمین می‌شود. بنا بر این حاکم به هر نحو که انتخاب شود باید واحد باشد (تسخیری، ۱۴۰۲ق: ۶۷). پیروان مکتب ولایت مطلقه امام خمینی(ره)، خصوصاً آیت‌الله مصباح، معتقدند اگر در مسایل اجتماعی، مراجع تصمیم‌گیری متعدد باشد، نظام اجتماعی دچار اختلال و هرج و مرج خواهد شد (مصباح، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۶). با توجه به عواقب هرج و مرج، و اختلال نظام در فرض تعدد حاکم، بسط ید در حاکم اسلامی شرط است و منظور از حاکم در اینجا فقیه جامع‌الشرایط افتایی است که در رأس نظام امور مسلمین و مملکت آنها قرار دارد.

۲. نسبت سنجی

بین حکم حکومتی و احکام و فتاوی مجتهدین ممکن است یکی از نسبت‌های حکومت، ورود، تخصیص، تخصص، تراحم و تعارض باشد. در چه صوری حکم حکومتی حاکم را می‌توان با احکام و فتاوی فقهاء جمع نمود و در چه صوری این دو قابل جمع نیستند.

۲-۱. انگاره وحدت حکم شرع

اگر قائل به انگاره واحد بودن حاکم شرع و وحدت حکم حکومتی باشیم، حاکم، فقیه جامع‌الشرایط ميسوط الید است. در این صورت مجتهدین غیر از حاکم، صلاحیت صدور حکم ندارند؛ زیرا دیگران حاکم شرع تلقی نمی‌شوند. بدین ترتیب، دیگر حکمی غیر از حکم حاکم وجود ندارد تا حکم او را نقض کند. بر اساس این انگاره، پیروان مکتب ولایت مطلقه امام خمینی (ره)، معتقدند اگر در مسایل اجتماعی، مراجع تصمیم‌گیری متعذر وجود داشته باشد و هر کس آزاد باشد به هر مرجعی که دلش خواست مراجعه کند، نظام اجتماعی دچار اختلال و هرج و مرج خواهد شد. بنابراین، مرجع تصمیم‌گیری واحد لازم است (مصباح، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۶). از جمله قائلین به انگاره وحدت حاکم، پیروان مکتب منطقه‌الفراغ هستند که معتقدند مصلحت اعلای اجتماعی جامعه اسلامی مقدمه هر شیء و حکمی است و این مصلحت اعلا با نظام واحد و منضبط تأمین می‌شود. پس، حاکم به هر نحو که انتخاب شود باید واحد باشد (تسخیری، ۱۴۰۲ق: ۶۷). البته در صورت وحدت حکم حکومتی، باز هم ممکن است بین حکم حکومتی و فتاوی مجتهدین تعارض به وجود آید، که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲. انگاره تعدد حکم شرع

اگر هر مجتهد جامع‌الشرایط فتوا را حاکم شرع محسوب کنیم، همان‌طور که عده‌ای از فقهای امامیه از جمله شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۵۷۰-۵۷۱)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۶۷-۶۸)، آیت‌الله نجفی (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۹۸) و شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳: ۳۸۸-۳۸۹) بر این رأی هستند، حکم حاکم در مواردی با احکام حکام و مجتهدین دیگر تعارض خواهد داشت. زیرا متعلق حکم حکومتی موردی جزئی است و معنای مخالفت دو حکم یک موضوع خاص، تکاذب و تنافی در مقام جعل و صدور است که یا باید هر دو ساقط شوند؛ یا یکی ترجیح داده شود. مثلاً اگر حاکم حکم به وجوب شرکت در تظاهرات در روزی خاص داد و مرجعی دیگر حکم به استحباب یا حرمت یا کراهت آن تظاهرات را بدهد، این دو حکم همدیگر را تکذیب می‌کنند؛ و باید یکی بر دیگری مقدم شود. در این صورت نسبت بین حکم حکومتی حاکم و احکام حکومتی فقهاء دیگر، تعارض است.

۲-۳. انگاره نقض حکم حکومتی با حکم

اگر حاکم نظام اسلامی حکمی حکومتی صادر کرد و این حکم با احکام مجتهدین دیگر، در فرض تعدد حکم حکومتی، تعارض داشت وظیفه مجتهدین جامع‌الشرایط افتا چیست؟ آیا آنان باید به حکم حاکم تمکین کنند یا می‌توانند مطابق با نظر خود حکمی صادر کرده، خود و مقلدانشان به آن عمل کنند. مثلاً اگر حاکم، حکم به قطع روابط سیاسی با دولتی داد، آیا بر فقهای دیگر و مقلدان آنان واجب است به لوازم آن پایبند باشند یا می‌توانند به حکم متعارض مبنی بر جواز روابط سیاسی با آن دولت عمل کنند؟

الف. نظر شهید ثانی: شهید ثانی می‌گوید، اگر حاکمی حکمی صادر کرد بر حاکم ثانی جستجوی مستند آن واجب نیست و لکن اگر در آن تأمل کرد و خطای حاکم اول در حکم ظاهر شد، حاکم ثانی باید آن را نقض کند چه مستند حکم، قطعی یا ظنی باشد. همچنین اگر خطای حکم حاکم نزد خودش با علم روشن شد، حکمش را باید نقض کند. البته حکمی را که اجتهادش در آن تغییر کرده، نقض نمی‌کند؛ زیرا ممکن است هر کدام از این دو حکم در نفس الامر صحیح باشد (شهید ثانی، ۱۳: ۴۱۳ق، ج ۱۳: ۳۸۸-۳۸۹). ایشان می‌گوید حاکم ثانی در صورتی می‌تواند حکم حاکم اول را نقض کند که علم به بطلان آن داشته باشد. بطلان آن با مخالف بودن حکم با نص کتاب یا خبر متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیحی که شاذ و نادر نباشد و یا قیاس منصوص العله محقق می‌شود. البته اگر مستند حکم اخبار متعارض باشد گرچه بعضی از آنها با نوعی از مرجحات از دیگری قوی‌تر باشند و یا حکم در موردی باشد که عمومات کتاب یا خبر متواتر یا اصل در آن تعارض دارند و مستند حکم عموم کتاب یا دلیلی باشد که مورد را از اصل خارج می‌کند، نقض آن حکم جایز نیست (شهید ثانی، ۱۳: ۴۱۳ق، ج ۲: ۷۶).

ب. نظر محقق حلی: محقق حلی حکم حاکم را در صورتی که حق باشد برای حاکم دیگر الزام‌آور می‌داند، ولی اگر حق نباشد حاکم ثانی باید آن را باطل کند. چه مستندش قطعی و یا اجتهادی باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۶۷-۶۸). ابن حمزه (طوسی، ۱۴۰۸ق: ۲۱۰)، ابن سعید (حلی، ۱۴۰۵ق: ۵۲۹)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۲۱۴؛ ۱۳۸۷، ج ۸: ۱۰۱) و علامه حلی (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۴۲) نیز بر همین عقیده‌اند.

ج. نظر آیت‌الله نجفی: آیت‌الله نجفی می‌نویسد که حکم حاکم در صورتی که مخالف دلیل علمی‌ای باشد که مجالی برای اجتهاد در آن نیست یا مخالف دلیلی اجتهادی باشد که مجالی برای اجتهاد بر خلافش مگر از روی غفلت و مثل آن نیست، نقض می‌شود. در غیر این صورت نقض نمی‌شود؛ زیرا حکم حاکم با اجتهاد صحیح، حکم ائمه (ع) است و رد کردن حکم حاکم رد بر ائمه است و رد ائمه در حد شرک به خداست. پس حکم حاکم نسبت به

همه افراد، بدون فرق بین حاکم و مقلدانش و حکام مخالف او در این رأی و مقلدانشان، نافذ است و حکم اجتهاد و تقلید در خصوص حکم حاکم باطل می‌شود. بدین ترتیب، مجتهد و مقلد باید از حاکم تقلید کنند و حق نقض حکم او را ندارند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۹۸). شیخ انصاری می‌گوید مزاحمت فقیهی برای فقیه دیگر جایز نیست زیرا اگر مستند ولایت فقیه را توقیع بدانیم مزاحمت فقیهی برای فقیه دیگر قبل از وقوع تصرفی لازم از سوی فقیه اول جایز است، ولی به محض وقوع تصرفی لازم، دخالت در امر مورد تصرف فقیه اول جایز نیست (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۵۷۰-۵۷۱). اگر مستند ولایت فقیه ادله عام نیابت باشد، ظاهر این است که دخالت و مزاحمت فقیهی که در امری داخل شد توسط فقیه دیگر جایز نیست، زیرا ورود فقیه در این کار مثل ورود امام در آن است و مزاحمت فقیه اول در حکم مزاحمت امام است و ادله نیابت، نیابتی را که در آن مزاحمت امام باشد شامل نمی‌شود (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۵۷۱).

د. نظر امام خمینی(ره): امام خمینی(ره) فائند که حکم حکومتی حاکم بر تمام علماء و مجتهدین دیگر واجب‌الاطاعه است و هیچ کس حق نقض آن را ندارد. ایشان معتقدند حکم حکومتی حکمی است با عنوان ثانوی و تا عنوان ثانوی موضوع آن باقی است حکم باقی است و هیچ کس حق نقض آن را ندارد. ولی همین که عنوان از بین رفت حکم حکومتی، خود نقض می‌شود (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۱۲۴). لازمه نظریه ولایت مطلقه فقیه نفوذ حکم حکومتی حاکم بر فقهاء دیگر است؛ زیرا در این مکتب تمام شئون حکومتی پیامبر(ص) و ائمه(ع) برای فقیه عادل مقرر است (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۵۰) و از شئون ضروری و اولیه حکومتی پیامبر و ائمه، وجوب امتثال اوامر آنان است. لذا حکم حکومتی ولی فقیه بر تمام مجتهدین و مقلدان آنان نافذ است. محمد کاظم یزدی نیز، نقض حکم حاکم جامع شرایط را، برای هیچ کس حتی برای مجتهد دیگر جایز نمی‌داند، مگر اینکه اشتباه حاکم برای آن مجتهد ثابت گردد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۰). رأی آیت‌الله فاضل لنکرانی (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۶) نیز همین است. آیت‌الله حکیم نیز همین رأی را پذیرفته و افزوده است که حکم حاکم نه تنها برای مقلدانش بلکه برای مجتهدین دیگر نیز نافذ است مادامی که خطا بودنش ثابت نشده باشد؛ زیرا ادله نفوذ آن مطلق است و مجتهدین دیگر را شامل می‌شود و نیز به خاطر اینکه قبول حکم حاکم واجب، و رد آن حرام است (حکیم طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۴۶۹). در تأیید دیدگاه مذکور، آیت‌الله خوبی می‌نویسد، حکم حاکم بر هر فردی نافذ است حتی اگر یکی از دو طرف دعوا و یا هر دوی آنان مجتهد باشند (خوبی، بی تا، ج ۴۱ق: ۵).

هـ نظر آیت‌الله تسخیری: آیت‌الله تسخیری می‌نویسد؛ مصلحت اعلای نظام اسلامی اقتضا می‌کند ولایتی که مقدمه این مصلحت است، مخصوص او باشد و فقهاء دیگر حق ندارند حکمی خلاف حکم او صادر کنند (تسخیری، ۱۴۰۲ق: ۶۷). این امر اقتضا می‌کند که باقی فقهاء با حکومت و حکم او مخالفت نکنند. زیرا این مخالفت به تشّت مسلمین می‌انجامد که این خود بزرگترین محرّمات است (تسخیری، ۱۴۰۲ق: ۱۱۲). فرض ما در تعارض حکم حکومتی با احکام مجتهدین، تعدّد حکم حکومتی است، دیدگاه‌های فقهاء، که در بالا ذکر شد، در این خصوص مطلق است و هر دو فرض تعدّد و واحد بودن حاکم را شامل می‌شود. با فرض تعدّد حکام شرع، هیچ فقیهی منکر حرمت نقض حکم حاکم نشده است. به همین دلیل است که مرحوم نراقی در این مورد ادعای اجماع کرده است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷: ۸۰). البته مراد اکثر علماء متقدم از اصطلاح حکم حاکم، حکم قضایی حاکم است نه حکم حکومتی. در عین حال دلیل علماء بر این مدّعا همان ادله ولایت فقیه جامع‌الشرایط است و این ادله عامّند و اگر ولایتی برای فقیه ثابت کنند نه تنها ولایت قضایی، بلکه ولایت عام و مطلق حاکم را ثابت می‌کنند. این نکته مورد قبول و توافق فقهاء معاصر نیز هست، گرچه ممکن است محدوده ولایت حکومتی حاکم و فقیه مورد اختلاف باشد، ولی همه ولایت حکومتی او را پذیرفته‌اند (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۲۵-۳۱). همان‌طور که ادله ولایت فقیه، دلیل بر ولایت قضایی و عدم جواز نقض حکم قضایی حاکم هستند، دالّ بر ولایت حکومتی و عدم جواز نقض حکم حکومتی او نیز هستند. پس حکم حکومتی حاکم نسبت به همه افراد، بدون فرق بین حاکم و مقلّدانش و حکام مخالف او در این رأی و مقلّدانشان، نافذ است و حکم اجتهاد و تقلید در خصوص حکم حکومتی حاکم باطل می‌شود و مجتهد و مقلّد باید از حاکم تقلید کنند.

آیت‌الله خوانساری (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶: ۳-۴) و آیت‌الله مستظری (مستظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۱۰۲) در کنار قول به عدم جواز نقض حکم قضایی حاکم، به عدم جواز نقض حکم حکومتی فقیه نیز تصریح کرده‌اند. نکته دیگر آنکه در اندیشه فقهای امامیه، قاضی شرع، حاکم جامع‌الشرایط افتاء است و منصب قضاوت از منصب حکومت جدا نیست و همان قاضی نافذ الحکم، حاکم شرع است و نفوذ حکم قضایی او به‌خاطر نصب ایشان از طرف امام است نه قضایی بودن آن. پس همان خصوصیت حکم قضایی حاکم - اصدار از منصوب من قبل الامام - در حکم حکومتی او نیز هست و در نتیجه حکم حکومتی او نافذ است و نقض آن جایز نیست. افزون بر این، اگر نقض حکم قضایی جایز نباشد به طریق اولی نقض حکم حکومتی جایز نیست؛ زیرا در حکم قضایی، مصالح دو طرف دعوا باید تأمین شود، ولی در حکم حکومتی، مصالح اسلام و عامه مسلمین و مملکت آنها باید تأمین شود، و گاهی حکم حکومتی او در

قبال ممالک و نظام‌های غیراسلامی است که در این صورت باید مصالح نظام اسلامی را در مقابل نظامی اجنبی حفظ کند و اگر نقض حکم او توسط فقیهی دیگر جایز باشد، چطور می‌تواند جامعه مسلمین را متحد و از مصالح نظام حراست و حفاظت کند. بدین ترتیب نقض حکم حکومتی حاکم در صورت تعارض آن با احکام مجتهدین دیگر، جایز نیست مگر در دو صورت؛ یکی، در صورت ظهور خطا در مستند حکم و دوم، علم به خطا بودن حکم؛ یعنی اگر نزد مجتهدی دیگر و یا خود حاکم، علم به خطا بودن حکم حکومتی حاصل شد بر مجتهد دیگر یا خود حاکم، واجب است آن را نقض کند.

۲-۴. انگاره نقض حکم حکومتی با فتوا

در مورد نسبت حکم حکومتی با فتاوی‌ای علماء اگر یکی از نسبت‌های تخصیص، تخصص، حکومت و یا ورود حاکم باشد، حکم حکومتی حاکم با فتاوی‌ای علماء قابل جمع است. به عنوان مثال اگر حکم حکومتی حاکم و جوب شرکت در تظاهرات باشد در حالی که فتاوی‌ای برخی علماء، استحباب یا کراهت کلی «شرکت در تظاهرات» باشد، در این صورت چون مورد حکم حکومتی خاص و جزئی و مورد فتوا عام و کلی است، اگر عموم آن به نحو عموم بدلی باشد (یعنی اینکه نیازی نباشد تمام مصادیق فتوا را اتیان کرد و امثال یکی کافی باشد)، فتاوی‌ای عام و کلی با حکم خاص و جزئی تخصیص زده می‌شود و یا حکم حکومتی، حاکم و وارد بر فتوا است. در نتیجه در این مورد خاص، بنا به حکم عقل، به حکم حاکم عمل می‌شود و در بقیه موارد و مصادیق متعلق کلی فتوا، به فتوا عمل خواهد شد (انصاری، ۱۴۳۱ق، ج ۲: ۱۱-۱۴). اگر بین حکم حکومتی حاکم و فتاوی‌ای مراجع نسبت تخصیص حکم فرما باشد، هیچ‌گونه تنافی و تکاذبی بین این دو نیست؛ زیرا در این صورت موضوع حکم حکومتی عنوانی غیر از عنوان موضوع فتاوا است (مظفر، ۱۴۳۰ق: ۱۵۱). مثلاً اگر حاکم حکم به «حرمت مراجعه به بیمارستانی خاص در شهری خاص» بدهد و علماء فتوا به استحباب کلی «شرکت در تظاهرات حکومت» دهند، اینجا موضوع حکم، یعنی «رجوع به بیمارستانی خاص»، با موضوع فتاوا، یعنی «شرکت در تظاهرات حکومت»، متباین بوده، حکم و فتاوا قابل جمع و مورد عمل مقلدین و مجتهدین هستند. در نتیجه حکم حکومتی و فتاوا تکاذب و تعارضی باهم ندارند.

در مواردی هم که نسبت حکم حکومتی با فتاوا نسبت تراحم باشد؛ حکم حکومتی حاکم و فتاوی‌ای فقیه دو موضوع متباین دارند ولی در مقام امثال نمی‌توان آنها را با هم جمع کرد؛ بلکه عمل به یکی با نقض دیگری ممکن می‌شود. مثلاً اگر مکلفی بیمار مجبور باشد برای حفظ و درمان خود به کشوری سفر کند و حاکم حکمی حکومتی مبنی بر حرمت سفر به آن کشور صادر کرده، فتاوی‌ای مرجع تقلید مبنی بر وجوب حفظ نفس و حکم حاکم از جهت موضوع متباین

هستند. ولی در مقام امتثال مکلف نمی‌تواند به هر دو عمل کند. در این صورت طبق قاعده تزاحم، حکم حاکم چون متضمن مصلحت عامه مسلمین است اهم از فتوای متضمن مصلحت جزئی و شخصی است و بر آن مقدم است (مظفر، ۱۴۳۰ق: ۵۴۷-۵۴۸). بنابراین حکم حکومتی اگر با فتاوی دیگر فقهاء نسبت تخصیص، تخصص، حکومت، ورود و یا تزاحم داشته باشد، با فتاوی علماء قابل جمع و در نتیجه تعارض آنها قابل رفع می‌باشد و مکلفین چه مجتهد و چه مقلد می‌توانند به هر دو عمل کنند و در نتیجه این موارد از محل بحث خارج هستند.

مراد ما از این مسئله مواردی است که حکم حکومتی با فتوای برخی مراجع تقلید متعارض است. نسبت تعارض در جایی است که فتوایی با حکمی حکومتی در مقام جعل و انشاء تکاذب داشته باشد و تکاذبشان در مقام امتثال نباشد و عموم فتوا هم عموم استغراقی باشد (یعنی اینکه حکم فتوا تمام مصادیقش را شامل شود)؛ زیرا اگر عموم فتوا بدلی باشد حکم و فتوا، قابل جمع‌اند. مثلاً اگر حاکم به وجوب شرکت در تظاهراتی خاص در یک مقطع زمانی حکم کند در حالی که مراجع تقلید فتوا به استحباب موضوع کلی «شرکت در تظاهرات» داده‌اند و این استحباب، به عموم استغراقی، تمام افراد کلی «مشارکت در تظاهرات» را شامل باشد، این بحث پیش می‌آید که حکم حاکم مقدم است یا فتوای مرجع تقلید؟ آیت‌الله نجفی می‌نویسد جایز نیست حکم حاکم با فتوا نقض شود حتی از سوی خود حاکم، اگر فرض شود فتوایش بعد از حکم در مورد این جزئی تغییر کرده است، به خاطر اصالت بقاء اثر حکم و این که ادله عدم جواز نقض حکم، ظهور در اطلاق دارند و نقض آن با فتوا را هم شامل می‌شوند. و نیز این که دلیل فتوی دال بر عمل به فتوا در خصوص افراد کلی آن است و منافاتی با اخراج بعضی از افراد از ذیل فتوی با حکم ندارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۹۸).

آیت‌الله خویی نیز معتقد است اگر منشأ دعوا، اختلاف در فتوا باشد و حاکم حکمی را مخالف حکم مرجع تقلید محکوم علیه صادر کند، باز هم حکم حاکم نافذ است. مثلاً اگر ورثه متوفایی در اراضی متوفی تنازع کنند و زوجه متوفی، که از وی صاحب فرزند است، ادعای ارث از اراضی دارد ولی بقیه ورثه منکر ارث بری او هستند؛ در این صورت اگر حاکم حکم به عدم ارث بری زوجه از اراضی دهد، اگر مرجع تقلید زوجه فتوا به ارث بری او دهد، حکم حاکم بر زوجه نافذ است و زوجه حق نقض آن را به این بهانه ندارد (خویی، بی‌تا، ج ۴۱: ۵). شهید ثانی نیز همین رأی را دارد با این استدلال که در این صورت حاکم سوم هم، در صورت مخالفت فتوایش، حق نقض حکم حاکم دوم را دارد و همین‌طور حاکم چهارم و... و این منجر به عدم استقرار احکام می‌شود و عدم اجرای احکام با مصلحت تشریح آنان منافات دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۲۲). بدین ترتیب، حکم حاکم نافذ است حتی اگر مخالف فتوای مورد عمل دو طرف دعوا باشد، حال چه دو خصم

مجتهد باشند و چه مقلد. مثلاً اگر دو طرف دعوا در منجزات مریض اختلاف کردند که از ثلث باید ادا شود یا از اصل، و حاکم حکم به ادا از اصل مال مریض داد، در حالی که فتوای دو طرف دعوا یا یکی از آنها، از باب اجتهاد یا تقلید، ادا از ثلث بود، باز هم حکم حاکم نافذ است و حق نقض آن را ندارند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۶۰۹).

در موارد بالا مراد فقهاء از حکم، حکم قضایی است نه حکومتی، ولی با توجه به نکات مذکور در مسئله قبل، نقض حکم حکومتی هم با فتوا جایز نیست. وقتی نقض حکم با حکم جایز نبود، نقض حکم با فتوا به طریق اولی جایز نیست؛ زیرا فتوا مربوط به امور فردی مکلف است و الزامی در آن نیست. برعکس حکم، مربوط به مصالح نظام و حکومت است و لسان آن جعل و الزام و اجبار است. همچنین اصالت بقاء اثر حکم و اینکه ادله عدم جواز نقض حکم ظهور در اطلاق دارند و عدم نقض آن با فتوا را هم شامل می‌شوند، دلایل دیگری بر این ادعا هستند. افزون بر این، دلیل فتوا دال بر عمل به فتوا در خصوص افراد کلی فتوا است و منافاتی با اخراج بعضی از افراد ذیل فتوا با حکم حکومتی ندارد.

اکثر فقهای معاصر پیرو مکتب ولایت مطلقه فقیه، بنابر لازمه اطلاق ولایت فقیه در این مکتب که وجوب اطاعت و عدم نقض احکام فقیه است، نقض حکم حکومتی با فتوا را جایز نمی‌دانند: آیت‌الله مصباح معتقد است که در صورت تعارض فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، در امور فردی می‌توان به مرجع تقلیدی که در فقاہت، اعلم تشخیص داده‌ایم مراجعه کرد، اما در امور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است، و نقض حکم او - حتی از طرف حاکمی دیگر که اعلم از او باشد - حرام است (یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۷-۶۸). آیت‌الله مصطفی خمینی به‌طور مطلق مخالفت با فقیهی را که حکومت اسلامی را بنا کرده و رهبری مسلمین را برعهده گرفته، جایز نمی‌داند و برای فقیه دیگری دخالت در امور را مجاز نمی‌داند، چه این مخالفت به صورت فتوایی باشد و چه به صورت حکمی (خمینی، بی‌تا: ۷۷). آیت‌الله تبریزی بر تبعیت مطلق از مقررات موضوعه بشری تا وقتی که خلاف شرع نباشد، حتی در بلاد و نظام‌های غیراسلامی تأکید کرده است (تبریزی، بی‌تا، ج ۱: ۲۹۰، ۵۰۶-۵۰۷). آیت‌الله فاضل لنکرانی اطاعت از احکام ولایت فقیه و نیز رعایت قوانین موضوعه حکومت حاکم نظام اسلامی را بر هر مجتهد و مقلدی واجب و نقض آنها را حرام دانسته است (موحدی لنکرانی، بی‌تا، ج ۱: ۲۲۵-۲۲۶). آیت‌الله جوادی آملی نیز به‌طور مطلق مخالفت با حاکم را چه با فتوا و چه با حکم جایز نمی‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴۶۸-۴۶۹). بنابر آنچه گذشت نقض حکم حکومتی حاکم و قوانین مجعول حکومت او با فتوا هم جایز نیست و مجتهد مخالف و مقلدانش باید حکم حکومتی را، هر چند موجب نقض فتوایشان شود، تمکین کنند.

نتیجه گیری

در خصوص نسبت حکم حکومتی و فتاوی مجتهدین، در صورتی که نسبت‌های تخصیص، تخصص، حکومت و ورود بین حکم حکومتی حاکم و فتاوی فقهاء دیگر برقرار باشد، حکم حکومتی و فتاوا قابل جمع هستند و مکلفین اعم از مجتهد و مقلد می‌توانند هم به فتاوا و هم به حکم حکومتی عمل کنند. در موارد تراحم و یا تعارض حکم حکومتی حاکم با فتاوی مراجع، مجتهدین دیگر به هیچ‌وجه حق نقض حکم حکومتی را ندارند و خود و مقلدانشان باید از حکم حکومتی حاکم تبعیت کنند. در مورد تعارض حکم مراجع تقلید و فقهاء جامع‌الشرایط با حکم حکومتی حاکم، به وجهی که از عمل به یکی نقض دیگری حاصل شود و قابل جمع نباشند، بنابر انگاره واحد بودن حاکم، تعارضی بین حکم حکومتی حاکم با حکم دیگر فقهاء حاصل نمی‌شود. اما بنابر انگاره تعدد حکام شرع، حکم حکومتی حاکم با احکام مجتهدین دیگر تعارض پیدا می‌کند که در این صورت حکم حکومتی حاکم مقدم است و مجتهدان و مقلدانشان باید از حکم حاکم تبعیت کنند مگر در دو صورت؛ یکی، در صورت ظهور خطا در مستند حکم، و دوم، در صورت علم به خطا بودن حکم؛ یعنی در صورتی که نزد مجتهدی دیگر و یا خود حاکم، علم به خطا بودن حکم حکومتی‌اش حاصل شود.

کتابنامه

- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۳۱)، فرائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- تبریزی، جواد بن علی (بی‌تا)، استفتاءات جدید، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- تسخیری، محمدعلی (۱۴۰۲)، حول الدستور الاسلامی، بیروت: منظمه الاعلام الاسلامی.
- تسخیری، محمدعلی (۱۴۱۵ق)، الدوله الاسلامیه دراسات فی وظائفها السیاسیه و الاقتصادیه، بیروت: منظمه الاعلام الاسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، ولایت فقیه ولایت، فقهت و عدالت، قم: نشر اسراء.
- حکیم طباطبایی، محسن (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروة الوثقی، قم: دار التفسیر.
- حلی، ابن سعید (۱۴۰۵)، الجامع للشرایع، قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ق)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۶)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

- خمینی، روح‌الله (۱۴۲۳)، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، سید مصطفی (بی‌تا)، **ولایت الفقیه**، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خوانساری، احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق)، **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خویی، ابوالقاسم (بی‌تا)، **المستند فی شرح العروة الوثقی**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۰۰ق)، **القواعد و الفوائد**، قم: کتابفروشی مفید.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق)، **الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- صافی، لطف‌الله (۱۴۱۷ق)، **جامع الأحكام**، قم: انتشارات حضرت معصومه (س).
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم (۱۴۰۹)، **العروة الوثقی**، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، **المبسوط فی فقه الإمامیة**، تهران: المکتبه المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، **الخلافا**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸ق)، **الوسيلة إلى نیل الفضیلة**، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی (ره).
- محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- مصباح، محمد تقی (۱۳۸۵)، **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق)، **اصول الفقه**، قم: بوستان کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲ق)، **بحوث فقهیة هامة**، قم: مدرسه الإمام علی بن أبی طالب (ع).
- منتظری، حسین علی (۱۴۰۹)، **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة**، قم: نشر تفکر.
- موحدی لنکرانی، محمد فاضل (بی‌تا)، **جامع المسائل**، قم: انتشارات امیر قلم.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، احمد (۱۴۱۵ق)، **مستند الشیعه فی احکام الشریعه**، قم: مؤسسه آل‌البيت.
- یزدی، محمد تقی (۱۳۷۸)، **پرسش‌ها و پاسخ‌ها**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.